



شهریور ۱۳۹۹

به جرئت می‌توان گفت نجم‌آبادی از معدود کسانی است که توانسته است مسئله حجاب را در تکینه‌گی خود و در بستر تاریخی که در آن بالیده است، تحلیل کند. در واقع سنت تاریخ‌نگاری انتقادی، که رویکرد وی در آن جای می‌گیرد، در تلاش است تا فردیت تاریخی هر پدیده را در بستر تاریخی خود و فارغ از تحلیل‌های تطبیقی و سوژه‌محور که عموماً بر فضای تاریخ‌نگاری رایج حاکم است، بررسی کند. پیش‌تر توفیق و همکاران (۱۳۹۸) به ما نشان داده‌اند که وی در نگارش دو کتاب خود با عنوان «زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش» و «حکایت دختران قوچان» به جای طرح روایت فرودست به روایت خود ستیز می‌پردازد. وی خصوصاً در کتاب اول با در نظرگیری اینکه مقولات عام زن/مرد، توانایی توضیح وضعیت منفرد تجربه تاریخی ایرانی را ندارد به بررسی بستری می‌پردازد که در آن خود این مقولات عام ساخته و پرداخته می‌شوند. از این جهت رویکرد وی در دام شمول‌گرایی که بسیاری از تحقیقات تاریخی گرفتار آن‌اند، نمی‌افتد (رجوع کنید به توفیق و همکاران، ۱۳۹۸). اما جستار پیش رو در صدد است تا با بررسی مقالاتی که وی در آنها به مسئله حجاب پرداخته، رویکرد تاریخ‌نگارانه وی پیرامون این مسئله را روشن‌تر گرداند. نجم‌آبادی نشان می‌دهد که مسئله حجاب، مسئله‌ای چندوجهی است و باید آن را در ارتباط با متون ژانرهای گوناگون معنادار کرد. وی با بررسی لایه‌های معنایی گوناگون «فوکولی‌فرنگی مآب»، ساختار زمانی درونی و چند لایه این مفهوم را در ارتباط با مدرنیته ایرانی تحلیل می‌کند. در واقع وی روابط میان ژانرهایی را مورد بررسی قرار می‌دهد، که شاید اگر با نگاهی «حال‌زده» به آن بپردازیم، لزوماً ارتباط وثیقی میان این ژانرها ندیده و ممکن است، وسوسه شویم که شکل‌گیری مدرنیته

ایرانی را فارغ از امر جنسیتی تحلیل کنیم. در رویکرد وی مشاهده می‌کنیم که مفهوم فوکولی، دارای لایه‌های معنایی گوناگونی است که از زمان‌های تاریخی متفاوت، نشئت گرفته و همزمان حامل معانی گوناگونِ امردنا، زن‌صفت و چهره مرد غرب‌زده است. نجم‌آبادی با نگاهی پس‌روانه به دل تاریخ، ما در یک سفر تاریخی همراهی می‌کند، تا نشان دهد که چگونه در برهه‌های مختلف تاریخی یک مفهوم شکل گرفته، معانی گوناگونی بر آن بار شده و در نهایت در پشت مفهومی دیگر پنهان شده است. حجاب به عنوان وضعیتِ مدرنیته‌ی ایرانی، نیازمندِ روایتِ تاریخِ پرتنشِ ظهورِ امردنا در فیگورِ فوکولی‌فرنگی‌مآب و سپس پنهان شدن آن در پسِ فیگورِ زن غرب‌زده است.

در جستار پیش رو مایلم نشان دهم که نجم‌آبادی چگونه پیرامون مسئله حجاب با قرارگیری در سنت تاریخ‌نگاری انتقادی، فهم وضعیت تکینه این مسئله را ممکن می‌کند، چنانکه توفیق و همکاران (۱۳۹۸) پیش‌تر با بررسی دو کتاب «حکایت دختران قوچان» و «زنان سیبیلو مردان بی ریش»، به روشنی نشان می‌دهند که وی از تاریخ‌نگاری رایج فاصله گرفته است.

به نظر می‌رسد، نجم‌آبادی در سطح معرفت‌شناختی، رویکرد عام‌گرایی را که عموماً فمینیست‌ها گرفتار آن هستند به چالش می‌کشد و در پرتو بررسی روند به‌هنجارسازیِ دگر جنس‌خواهی در فرایند مدرنیته ایرانی، از مقولات عامِ زن/مرد بداهت‌زدایی می‌کند. وی در فصل پنجم کتابِ زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش با عنوان «حجاب و بی‌حجابی زنان» به استدلال‌ات فاطمه مرنیسی در کتاب «ورای حجاب» (۱۹۷۵) می‌پردازد. به زعم مرنیسی،

«مسیحیت و سنت‌های فلسفی غربی، از جمله روانکاوی فرویدی، تصویری منفعلانه از سکسوالیته زنان ارائه می‌دهند. اما فرض دکترین اسلامی، مبتنی بر سکسوالیته زنان فعال است که اگر مهار و کنترل نشود، باعث ایجاد هرج و مرج اجتماعی (فتنه)، خواهد شد و زندگی مدنی و مذهبی مردان را تهدید می‌کند. حجاب و نهادهای تفکیک جنسیتی، در این جوامع، سازوکارهایی است که جوامع مسلمان از طریق آنها سکسوالیته زن را کنترل می‌کنند». اما نجم‌آبادی اظهار می‌دارد که این نظریات مبتنی بر فرض طبیعی بودن دگرجنس‌خواهی در جوامع مسلمان‌اند. اما اگر چنین پیش‌فرضی را نداشته باشیم مسئله به چه شکلی خواهد بود؟ (نجم‌آبادی، ۲۰۰۵)

وی از خلال بررسی تاریخی نشان می‌دهد که طی چه فرایندی حجاب، به عنوان وضعیتِ مدرنیته‌ی ایرانی بر ساخته می‌شود و در پیوند با چه مقولاتی حجاب / بی‌حجابی مسئله می‌شوند.

نجم‌آبادی نشان می‌دهد که مسئله حجاب، مسئله‌ای است چندوجهی و باید آن را در ارتباط با متونِ ژانرهای گوناگون معنادار کرد. وی در این بخش کتاب با بررسی لایه‌های معنایی گوناگون «فوکولی‌فرنگی مآب»، ساختار زمانی درونی و چند لایه این مفهوم را در ارتباط با مدرنیته ایرانی تحلیل می‌کند. و در واقع وی روابط میان ژانرهایی را مورد بررسی قرار می‌دهد، که شاید اگر با نگاهی «حال زده» به آن بپردازیم، ممکن است لزوماً ارتباط وثیقی میان این ژانرها ندیده و شکل‌گیری مدرنیته‌ی ایرانی را فارغ از امر جنسیتی تحلیل کنیم. بحث وی درباره حساسیت‌های مدرنیستی پیرامون

حجاب / بی‌حجابی زنان و تراشیدن / نتراشیدن ریش برای مردان تنها درون متون ژانری واحد که بر خصایص فرهنگی دست می‌گذارند توضیح‌پذیر نیست. در ادامه با اشاره به استدلال‌ات وی تلاش می‌کنم، نشان دهم که چگونه این امر در دنباله‌ای از متون که درون ژانرهای متفاوتی معنادار می‌شوند، حساسیت فرهنگی مسئله را بر می‌سازند.

تغییر نمادهای مدرنیته‌ی ایرانی: از فوکولی‌فرنگی مآب تا زن غرب زده

نجم‌آبادی (۲۰۰۵) در فصل پنجم کتاب زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش، مسئله تشبیه به غرب در گفتمان مشروطه‌خواهی و گفتمان‌های دیگر را مطرح می‌کند. آیا باید فرنگی شد یا نه؟ افرادی همچون آخوند زاده، میرزا آقاخان کرمانی و خصوصاً سیدحسن تقی زاده، معتقد بودند باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد اما اصلاح‌طلبان دیگر، همچون طالبوف و اصلاح‌طلبان اسلام‌گرا، تشبیه به غرب را با تشبیه به یک غیر مسلمان برابر دانسته و این با ترس، از گرفتن خصایص غیر مسلمانان همراه بود. اما این مسئله با نگرانی جنسیتی دیگری نیز پیچیده‌تر می‌شد. در نگاه ایرانی، چهره بدون ریش یک اروپایی، همچون امرد مجسم می‌شد. حتی نوع لباس آن‌ها نیز این ترس را بر می‌انگیخت. مثلاً نائب‌السلطنه و دیگر مقامات عالی‌رتبه‌ی ارتش، از سبک لباس اتریشی مآب غربی‌ها اعلام نارضایتی کردند. اعتمادالسلطنه در دفتر خاطراتش نوشت: آنها بلوزهای سفید و بسیار کوتاه می‌پوشند به نحوی که مقعد آنان دیده می‌شود. باید بر شرایط ایران گریست که چنین تقلیداتی از غرب به حدی برسد که ارتش، چنین لباسی را بیوشد (نجم‌آبادی، ۲۰۰۵: ۳۸). از اینرو، از اواخر قرن نوزده، انتقادات

فرهنگی زیادی، حول محور فرنگی مآب شکل گرفت که بازتاب این نگرانی جنسیتی بود.

نجم آبادی در ادامه، نحوه تغییر معنایی فوکولی فرنگی مآب را برجسته می کند و به نظر می رسد، از خلال بررسی این تغییرات وی در صدد نشان دهد، که چگونه حجاب مسئله شده و همچنان مسئله مانده است، اما وی این واقعیت را با نگاهی سوژه محور (حداقل در این کتاب)، و تنها با ارجاع به سیاست های رضاخان و یا سیاست های حاکمان پسا انقلاب اسلامی (همچون بسیاری از فمینیست ها)، تحلیل نمی کند. وی به تنازع اجتماعی قدرت و ستیز روایت ها می پردازد. امری که وزن مهمی به کار وی در بررسی مسائلی همچون حجاب می دهد.

۶

ساختار زمانی چندلایه فوکولی فرنگی مآب

توفیق و همکاران (۱۳۹۸)، در طرح رویکرد تاریخ نگاری انتقادی شان که در صدد است تا پدیده ها را در تکینگی و فردیت خود توضیح دهد به نظریه کوزلک اشاره می کنند. «به زعم کوزلک هر مفهومی دارای ساختاری چند لایه است که در زمان های مختلف روی هم انباشت شده و درک ما از آن مفهوم را در لحظه کنونی بر می سازند: « نزد کوزلک وضعیت های اجتماعی و سیاسی وجود دارند و برای آنها مفاهیمی موجود است. اما ساختار زمانی پیشینی وجود ندارد که مفاهیم و وضعیت ها را همزمان سازد. ممکن است مفاهیم تغییر کنند و وضعیت هم پای تغییرات مفاهیم متحول نگردد و بر

عکس ممکن است وضعیت دگرگون شود بی آنکه مفاهیم تغییر چندانی حاصل کنند. علاوه بر این هر مفهوم دارای ساختار زمانی درونی و چندلایه مختص به خود است. این ساختار دارای سه وجه متفاوت گذشته، حال و آینده است» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۴۴-۲۴۵). این چند لایه دیدن باعث می شود تا فردیت تاریخی یک پدیده یا مفهوم به شکلی درون ماندگار توضیح داده شود. و درک امروزین ما از پدیده‌ها به گذشته فراقینی نشود.

به نظر می رسد نجم آبادی این ساختار چندلایه را به خوبی در تحول مفهوم فوکولی فرنگی مآب نشان می دهد تا ارتباطات آن را با مدرنیته ایرانی و مسئله حجاب همچون وضعیت مدرنیته‌ی ایرانی روشن کند. وی ابتدا از تحولات تاریخی و به فراخور آن تحولات معنایی این مفهوم سخن می گوید:

«در کاربردهای اولیه کلمه فرنگی مآب (یعنی کسی که به سبک فرنگیان رفتار می کند)، باری مثبت و خنثی دیده می شود اما در نهایت این کلمه، مبهم، دوجهی و کاملاً منفی شد. معانی متعددی بر این مفهوم بار شد تا اینکه، در نهایت وی به چهره‌ای تبدیل شد که مُد و رسم غربی را گرفته، و دانش نصفه نیمه‌ای از زبان غربی دارد (مثلاً زبان فارسی اش با لغات فرانسوی آکنده شده) و به جای اینکه از اروپا، دانشی مفید را به ارمغان آورد، تنها چیزهای بی ارزش را به همراه آورده است (۲۰۰۵: ۱۳۹). چگونه باید هجمه به فرنگی مآب را درک کرد؟ این چهره (فرنگی مآب) حامل چیست که چنین نقدهایی به وی وارد می شود؟ این چهره، با همه نشانه‌های فیزیکی اش، نشان آمرد را بر پیشانی خود داشت، این فرد زن صفت نامیده می شد، با خال زیبا، حلقه موی بر پیشانی و همچنین چشمان خمارش.

ادبیات طنز، وی را با همان صفاتی توصیف می‌کرد که آمرَد زیبا را در قرن پیشین، توصیف می‌نمود. بنابراین فوکولیِ فرنگی‌مآب، مردانگی را مورد تهدید قرار می‌داد. به زعم نجم‌آبادی این ترسی جنسی بود و حجم وسیع گفتارها در قرن نوزدهم، پیرامون نتراشیدن ریش به طرز عمیقی بازنمای چنین ترسی است. از اینرو این ترس مسئله‌ای به مراتب پیچیده‌تر بود. در نگاه مرد ایرانی، اصلاح ریش، وی را از خلال شباهت به آمرَد، شبیه به اروپایی می‌کرد. محمد کریم خان کرمانی یکی از دلایل ممنوعیت تراشیدن ریش را نه فقط این مسئله که باعث می‌شود مرد، شبیه زن و پسری جوان شود، بلکه چون، فرنگی‌ها و طرفداران فرنگیان ریش‌های‌شان را می‌تراشند ذکر می‌کند (همان، ۱۴۲). به زعم مردان ایرانی، اروپا (فرنگ) با دو ویژگی زنانِ سربرهنه و مردان بی ریش (و در برخی موارد با حلقه موی روی پیشانی) مشخص می‌شد. مسافرانی که به اروپا سفر می‌کردند هر دو این موارد را بخشی از «انسان شناسی اروپا» در گزارشات‌شان ذکر می‌کردند.

در اواسط قرن نوزدهم میلادی، به نظر می‌رسد این حساسیت‌های فرهنگی شدیدتر شده‌اند: مثلاً محمد شافی قزوینی، که تاجرکلاه بود، شهر تهران را شهر گناه می‌داند چراکه فحشا میان زنان رواج دارد و مردان با آمردهای جوان رابطه نامشروع دارند... وی در ادامه برای رفع این مشکل پیشنهاد می‌دهد که مجازات‌هایی علیه تراشیدن ریش در نظر گرفته شود و اگر پسران جوان قصد تراشیدن ریش را با ابزارهای دیگری همچون موچین داشتند باید چند روزی زندانی شوند تا ریش‌شان درآید و پس از آن اجازه نداشته باشند بدون ریش ظاهر شوند (همان، ۱۴۳-۱۴۴).

کم کم فقها تراشیدن ریش را ارتکاب گناه قلمداد کرده و گزارشی از اصفهان در سال ۱۸۸۹ نشان می‌دهد که عده‌ای از روحانیون تراشیدن ریش در حمام‌ها را توسط دلاکان ممنوع کرده‌اند.

بعد از اینکه دعوا بر سر تراشیدن و نتراشیدن ریش، مدتی به خاموشی می‌گراید، شخصیتِ فرنگی‌مآب در ساحت سیاسی مطرح می‌شود. «در فضای سرخورده دوره پس از ۱۹۱۱، فرنگی‌مآبی به نحوی با فرصت‌طلبی سیاسی پیوند خورد به نحوی که فرنگی‌مآب‌ها همچون افراد بی‌ریشه‌ای در نظر گرفته می‌شدند که هر روز به رنگی در می‌آمدند. مثلاً نشریه تنبیه عکس یک شارلاتان جاهل را کشیده است که قبلا، ملبس به لباس ملایان بود و حالا فرنگی‌مآب شده (همان، ۱۴۵-۱۴۶). جلد یکی دیگر از شماره‌های همین نشریه، دو مرد خیابانی با لباس‌های از مد افتاده را نشان می‌دهد که یکی به دیگری توصیه می‌کند که اگر می‌خواهی شغلی دولتی در دولت جدید بیابی طرز لباس پوشیدن خود را عوض کن و کمی فرانسوی یاد بگیر.

همچنین نشریه گل زرد، مطلبی طولانی و هجوآمیز در توصیف شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم کارگر معمولی ایران می‌نویسد و سبک زندگی «بهارستان نشین‌ها» را به نقد می‌کشد. صحنه، توصیف‌گر ضیافت مردمانی خوش لباس که پایون زده‌اند است، مردمانی که با تغییر نوع لباس خود، خواهان نماینده‌گی در مجلس‌اند. این نشریه مدرنیست‌ها را همچون پسران مسیحی می‌بیند که قلب مردم را با آن موهای شبیه صلیب خود روده‌اند:

(ای طفل تجددطلب، ای بچه ترسا

/وای بُرده دل خلق بدان زلف چلیپا)

این افراد به این نحو توصیف می‌شوند: افرادی که از مدارس جدید آمده‌اند، دانش کمی دارند ولی می‌دانند که چطور کراوات ببندند و به یقه خود گل بزنند. کسانی که مشروطه خواه‌اند و خواهانِ مدرنیته‌اند، قانونِ اروپا را می‌خواهند بیاورند و مسائل کشور را به سبک اروپایی می‌خواهند حل کنند.

اکنون فرنگی‌مآب در نقش‌های همزمانِ امرد، امردنا و زن صفت، با ربودنِ دلِ جوانها، نظم اخلاقی کشور را در معرض خطر قرار می‌دهد. نشریه گل زرد می‌گوید: اکنون جوانان به جای اینکه به اصلاح امور مملکت بپردازند، ریش خود را اصلاح می‌کنند.

این شیوه تحلیل نشان می‌دهد که چگونه مفهوم فوکولی، دارای لایه‌های معنایی گوناگونی است که از زمان‌های تاریخی متفاوت، نشئت گرفته و همزمان حامل معانی گوناگون امردنا، زن صفت و چهره مردِ غرب‌زده است. لزوم فهم این مفهوم در بسترهای تاریخی و لایه‌های معانی که بر یکدیگر انباشته شده‌اند، برای تحلیلی از وضعیت تکینه مسئله حجاب امری ضروری است. این که چگونه این نماد در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به تدریج، در پسِ چهره زنِ غرب زده پنهان می‌شود (زنی بی حجاب که عروسک بزرگ کرده رژیم شاهنشاهی است و محل نقد و هجمه گفتمان ضد غرب قرار می‌گیرد) بدون توجه به این تحولات معنایی امکان‌پذیر نیست: «در حقیقت، تا اواسط قرن بیستم، چهره برجسته‌ای که غرب‌زدگی را بازنمایی می‌کرد،

زن غرب‌زده، نبود بلکه این چهره (زن غرب زده) در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برساخته شد. اتفاقاً برعکس، در نوشته‌های اولیه ایرانیان مدرنیست، یعنی تا حول و حوش سال‌های ۱۹۲۰، زن، علامت عقب‌ماندگی بود. و شاید تا دهه‌های ۱۹۳۰، «سنت و عقب‌ماندگی» امری زنانه شد، در حالیکه مدرنیته چهره‌ای مشخصاً مردانه داشت (نجم‌آبادی، ۲۰۰۵).

بعد از انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) نقدهای دست اندرکارِ ساختِ فرهنگی جنسیت، هزینه زیادی را به زنان تحمیل کردند. این نقدها «به خاطر آوردن زن و از حافظه زدودن آمد» را تداوم می‌بخشیدند. مثلاً در اولین سال‌های انقلاب تلاش زیادی برای حذف نشانه‌های فرهنگی رژیم سابق صورت گرفت. بخشی از این تصفیه فرهنگی، اجباری بودن حجاب برای زنان و گذاشتن ریش برای مردان به عنوان نشانه‌های مورد حمایت رژیم، برای تعریف زنانگی و مردانگی بود. به مردان فشار زیادی برای نَزدن کراوات تحمیل شد. کراواتی که با پاپیون به عنوان نشان فوکولی ارتباط دارد. مردانگی بدوا، در تمایز با زنانگی مشخص نمی‌شد بلکه از «امردانگی» متمایز می‌شد. گرچه زن بودن و آمد بودن، هر دو مردانگی را به مخاطره می‌افکند اما بارِ خِفَت‌ای که هر یک بر دوش می‌کشند از هم متفاوت است. زن نمی‌تواند مرد باشد، اما آمد، از مرد بودن امتناع می‌ورزد. میزان انرژی فرهنگی که در بحثِ ریش گذاشتن و تراشیدن ریش تاکنون صرف شده است، امری که در چهره فرهنگی مآب یا فوکولی، تجسم یافته، مشکل ساز

بودن «امردنما» برای مدرنیته ایرانی را نشان می‌دهد (نجم‌آبادی، ۲۰۰۵: ۲۳۷).

نجم‌آبادی معتقد است مسئله حجاب زنان در جوامع اسلامی چیزی بیش از نشانه‌ای جنسیتی است. در واقع حجاب را باید «وضعیت مدرنیته ایرانی» خواند. این که حجاب چگونه وضعیت مدرنیته ایرانی شد، از یک طرف با سیاست‌های رضاخانی و از طرف دیگر با پنهان شده چهره آمرد در پس چهره‌ی زن غرب‌زده پیوند می‌خورد. و چنانکه بارها نجم‌آبادی ذکر می‌کند زنِ غرب‌زده همچون خاطره‌پوشانی^۱ برای فیگورِ دیگرِ مدرنیته یعنی فوکولی‌فرنگی مآب عمل می‌کند. بررسی همین لایه‌های معنایی جمع شده بر یک مفهوم، نشانگرِ قدرت تبیین‌کنندگی و ارائه فهمی تکینه با توجه به تجربه تاریخی جامعه ایرانی از مسئله است که در دام گفتارهای شرق‌شناسانه نمی‌افتد.

نجم‌آبادی معتقد است تجددگرایی رضاشاه خود را به ایران پیش از اسلام متصل می‌کرد. مدرنیته‌ای که نسبتی با اسلام ندارد. در اینجا لباس زنان اهمیت بسیاری یافت و بارها دولت از لباس آنان، به عنوان لباس تجدد نسوان یاد کرد. کسانی که در تلاش بودند تا با، بازصورتبندی اسلام به نوع دیگری از مدرنیته دست یابند، به عنوان سنتی و ضدتجدد شناخته می‌شدند. این فرایندها معنای مدرنیته، ایرانیزم و اسلام را تغییر داد. مدرنیته ایرانی به

^۱. خاطره پوشان در روانکاوی به خاطره ای مطبوع و کم اهمیت از دوره کودکی گفته می‌شود که ناخودآگاهانه برای جلوگیری از یادآوری خاطره ای مهم و نامطبوع به ذهن متبادر می‌شود (حسین پاینده، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۹، به نقل از نجم‌آبادی، ۱۳۹۶: ۳۲).

طور روزافزون معنایی غیراسلامی و (نه لزوماً ضد اسلامی) یافت. سکولاریسم و ناسیونالیسم ایرانی به شکلی انتقادی با حذف دیگر انواع مدرنیته، یعنی گونه‌ای که در تلاش بود تا میان ناسیونالیسم ایرانی و تشیع پیوند برقرار کند، خود را از نو شکل‌بندی کرد. از اینرو فمینیسم بیش از هر شاخصه‌ی دیگری، مشخصه سکولاریسم ایرانی شد. در واقع مسائل مربوط به حقوق زنان -چنانکه لباس تجدد نسوان به بهترین شکل روایتگر آن است- نشانه سکولاریسم ایرانی می‌شود.

بنابراین نجم آبادی نشان می‌دهد که چگونه مسئله حجاب را باید در ژانرهای گوناگون مورد بررسی قرار داد و با دیدگاهی حال‌گرایانه نمی‌توان، برداشت‌های امروزمان از حجاب را به گذشته فرافکنی کرد. حجاب، در جایی با سیاست در معنای ماکروفیزیک کلمه و در جای دیگر با تنازع روایت‌ها صورت‌بندی خاص خود و فردیت تاریخی‌اش را می‌یابد. و فهم فردیت تاریخی بدون ارجاع به گذشته تاریخی خود و آنچه که «سنت» نامیده می‌شود، امکان‌پذیر نیست. به نظر می‌رسد شبح آمد (نما) هنوز هم در لحظه حال، در رفت و آمد است و ما ناچار به مواجهه با آن هستیم. بسیاری از زنانی که لباس مردانه می‌پوشند تا راحت‌تر با موانع موجود در جامعه روبرو شوند، نشان می‌دهد که مطالعات جنسیت، اموری از هم جدا نیستند که ابژه‌های مختلفی را برای مطالعه برگزینند. نگرانی‌ای که از این تغییر لباس دختران ابراز می‌شود، تنها بابت مشکلاتی که آنها در شهرها مواجه می‌شوند نیست. زنی که لباس مردانه می‌پوشد، خاطره قرن نوزدهمی ما را -علی‌رغم تمام تلاش برای فراموش کردن آن- از نو فرامی‌خواند، یعنی حضور آمد یا

آمرد نما با یک تفاوت جنسیتی (نجم آبادی، ۲۰۰۵: ۲۴۱-۲۴۴). حجاب زن در واقع از طریق، پررنگ کردن وضعیت زن، به عنوان نشانه مدرنیته ایرانی، کارِ حذف و پوشاندنِ دیگر چهره افراطی مدرنیته (یعنی امرد(نما)) را از پیش از انقلاب تاکنون ادامه می دهد^۱ (نجم آبادی، ۲۰۰۵).

از اینرو می توان دید که چگونه نجم آبادی در سنت تاریخ نگاری انتقادی قرار می گیرد که برای دریافت فردیت تاریخی مسئله حجاب هم گرفتار عام گرایی نیست و هم با فهم لایه های متعدد معنایی مفاهیم از تله حال گرایی می گریزد. اما بحثی دیگر پیرامون مسئله حجاب و سنت تاریخ نگاری انتقادی باقی می ماند که در جستار آتی با تمرکز بر مقاله «گفتمان حجاب و بدن های بی حجاب» به شرح و تفصیل آن خواهیم پرداخت.

^۱ برای توضیحات بیشتر به ترجمه و تلخیص سه مقاله پیرامون فمینیسم از نجم آبادی که در همین مجله به چاپ رسیده است مراجعه کنید.

منابع:

توفیق و همکاران (۱۳۹۸)، نامیدن تعلیق، تهران: مانیا هنر

نجم آبادی، افسانه (۱۳۹۶)؛ زنان سیبیلو و مردان بی ریش؛ ترجمه، کامل،

آتنا؛ واقفی، ایمان، تهران: تیسرا

Najmabadi, A. (2005) " Epilogue: Feminism and Its Burden of Birth" in Women with mustaches and men without beards: Gender and sexual anxieties of Iranian modernity. University of California Press

Najmabadi, A. (2005). "Women's Veil and Unveil" in Women with mustaches and men without beards: Gender and sexual anxieties of Iranian modernity. University of California Press

Najmabadi, A. (2005). " Epilogue: Feminism and Its Burden of Birth" in Women with mustaches and men without beards: Gender and sexual anxieties of Iranian modernity. University of California Press.